

## بررسی رابطه‌ی حکام قاینات با اسحاق‌زایی‌ها و تأثیر آن بر تجزیه‌ی لاش و جوین از ایران در دوره‌ی قاجار

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱/۱۷

علی نجف‌زاده<sup>۱</sup>

### چکیده

اسحاق‌زایی‌ها از قبایل ابدالی بودند که در اطراف قندهار زندگی می‌کردند و همزمان با تثبیت حکومت قاجار و قدرت گرفتن محمود شاه، بر لاش و جوین مسلط شدند و شاه‌پسندخان توانست قلعه‌های لاش و جوین را بازسازی کند. سردار احمدخان اسحاق‌زایی همزمان با میرعلم‌خان حاکم قاینات، قدرت این خاندان را به اوج رساند. اگرچه او در جنگ قاجارها و افغان‌ها قلمروش را از دست داد، ولی بعدها توانست آن را به دست آورد و به‌عنوان مهم‌ترین حاکم محلی سیستان ظاهر شود. او توانست با میرعلم‌خان رقابت کند و پس از تجزیه‌ی هرات با کمک امرای افغان و انگلیسی‌ها لاش و جوین را به قلمرو ایران برگرداند.

در این مقاله خاستگاه اسحاق‌زایی‌ها و نحوه‌ی به قدرت رسیدن آن‌ها در لاش و جوین، رابطه با دربار قاجار و تأثیر مسأله‌ی هرات بر موقعیت این خاندان، رابطه با میرعلم‌خان حاکم قاینات در زمان جنگ هرات و پیامدهای آن، علل تجزیه‌ی لاش و جوین از ایران، موضع‌گیری در حکمیت گلدسمید و اثرات آن، علل ناکامی ایران در الحاق دوباره لاش و جوین به سیستان در زمان جانشینان سردار احمدخان و رابطه‌ی اسحاق‌زایی‌ها با شوکت‌الملک‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد با این‌که میرعلم‌خان توانست منطقه لاش و جوین را تصرف و با سردار احمدخان اسحاق‌زایی معاهده صلح امضاء کند، ولی ضعف سیاسی ایران در مقابل زیاده‌خواهی افغان‌ها و انگلیسی‌ها باعث جدایی آن منطقه از قاینات شد و بعد از مرگ سردار احمدخان نیز

۱. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه بیرجند

علی‌رغم وجود فرصت‌هایی طرح الحاق این منطقه به ایران عملی نشد. واژگان کلیدی: اسحاق‌زایی، قاینات، لاش و جوین، قاجار، میرعلم‌خان

### استقرار اسحاق‌زایی‌ها در لاش و جوین

اسحاق‌زایی‌ها خاندان حاکم بر لاش و جوین در منطقه شمالی سیستان، یکی از قبایل هفت‌گانه ابدالی یا درانی<sup>۱</sup> بودند (ریاضی هروی، ۱۳۶۸: ۲۲) که ابتدا در حد فاصل زمینداور و بیابان زندگی می‌کردند و گروهی شبان و کشاورز بودند که جمعیت‌شان در اوایل دوره قاجار حدود ده هزار خانوار بود (الفنستون، ۱۳۷۶: ۳۶۱). خانیکوف<sup>۲</sup>، بلو<sup>۳</sup> و گلدسمید<sup>۴</sup> که در دوره‌ی قاجار از لاش و جوین دیدن کردند، سابقه حضور اسحاق‌زایی‌ها در آنجا را ثبت کرده‌اند. تاریخچه‌ی حضور این خاندان در لاش و جوین به یک قرن پیش از آن باز می‌گشت. کمال‌خان جد سردار احمدخان اسحاق‌زایی که در زمان احمدشاه درانی نمی‌خواست تحت سلطه‌ی مددخان، رئیس دیگر این قبیله، قرار گیرد، از قندهار مهاجرت کرد و در هرات به‌عنوان سرباز به خدمت تیمور شاه درآمد. رحیم‌دل‌خان پسر کمال‌خان در امور حکومتی مردمی صاحب نفوذ نبود؛ اما پسرش صالح محمود از عنفوان جوانی مورد توجه محمود پسر تیمورشاه قرار گرفت و محرم‌راز وی شد و به مقام میرآخوری رسید. او در تمام فراز و نشیب‌های زندگی پرتلاطم این شاهزاده وی را همراهی می‌نمود. یکی از این موارد در سال ۱۲۴۱ ه.ق. اتفاق افتاد که صالح محمود از کامران میرزا رنجیده خاطر شد و به طرف بالامرغاب رفت و از آنجا به اتفاق صالح محمود به چشمه آب گرم رفتند. کامران میرزا برای دلجویی آن‌ها به بالامرغاب رفت و صالح محمود را به هرات آورد. هنگامی که محمود شاه در سال ۱۸۱۰ م. در کابل تاج‌گذاری کرد او به خدمتگذار با وفایش صالح محمود لقب شاه پسندخان داد و وقتی محمود شاه، هرات را تصرف کرد، شاه پسندخان به‌عنوان پاداش

۱. هفت قبیله ابدالی شامل پوپلزایی، بارک‌زایی، علی‌زایی، نورزایی، کوچک‌زایی، الیکوزایی و اسحاق‌زایی بودند (گریگوریان و عالمی کرمانی، ۱۳۸۸: ۴۸).

2. Khanikoff  
3. Bellew  
4. Goldsmid

و نشان وفاداری، حکومت سرزمین لاش و جوین<sup>۱</sup> و قلعه‌گاه جنوبی را دریافت نمود. این آغاز تسلط خاندان اسحاق‌زایی بر شمال سیستان بود که نزدیک به یک قرن ادامه یافت. حاکم جدید به زودی به اصلاح ایالت در حال زوال پرداخت. ویرانی‌های باقی مانده از تیموری‌ها را مرمت کرد و قلعه لاش را در جایی از خرابه‌های پیشین بازسازی نمود و قلعه جوین را در دشت و در سمت مقابل آن سوی رودخانه فراه تجدید بنا کرد (همان، 1873: 65; Bellew, 1874: 277). شاه‌پسندخان پس از آن به آبادانی قصبه آن قلعه همت گماشت و خاندانش تا زمان سفر خانیکوف حدود هفتاد سال در آن‌جا حکومت کردند (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۶۸). حکومتی که تا چند دهه بعد ادامه یافت.

بلو نام قدیم لاش را از ریشه پشتو دانسته است. در پشتو لاش یا لاکخ یا لاکش معنی پرتگاه را می‌دهد (همان، 1873: 65). گلدسمید نیز درباره لغت لاش نوشته "آن به وسیله کانولی تشریح شده و به معنی پرتگاه در پشتو است" (Goldsmid, 1873: 75). قلعه لاش در کناره‌ی راست فراه‌رود قرار داشت و مقر حکام منطقه‌ی شمالی سیستان بود. لاش از لحاظ شکل شبیه برج بزرگ دیده‌بانی بود که در میان تعداد زیادی از منازل قرار داشت. منازل روی تپه نوک تیز رسی، طبقه‌طبقه بر روی هم ساخته شده بودند و دور همه این ساختمان‌ها دیوار گلی نسبتاً بلندی کشیده شده که روزنه‌ها و نیم برج‌هایی در آن تعبیه شده بود و قلعه از قدمت چندانی برخوردار نبود (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۶۸). بلو نیز در ۱۸۷۲م. نوشته فراه‌رود دامنه‌ی پرتگاهی را که قلعه‌ی لاش در آن ساخته شد، شستشو می‌دهد. لاش مرکب از سه قلعه‌ی کوچک جداگانه و متصل به یکدیگر با یک رشته استحکامات بیرونی است و هر کدام به‌طور مجزا از دیگری محافظت می‌کند (65 Goldsmid, 1873:). گلدسمید که یک سال بعد از منطقه دیدار کرده، قلعه لاش را یک بنای بزرگ با ارتفاع ۴۰۰ پا در کنار پرتگاه مشرف بر رودخانه فراه توصیف کرده است (Goldsmid, 1873: 75). این موقعیت جغرافیایی کاملاً منطبق با نام انتخاب شده برای این قلعه بود و نقش مهمی در مقاومت در مقابل حملات داشت.

جوین دومین قلعه‌ی مهم منطقه شمالی سیستان بود. نام آن شکل پارسی از لغت

۱. گلدسمید درباره نام جوین نوشته فکر می‌کنم آن اختصار jui nao جوی و نهر جدید است (Goldsmid, 1873: 15)

جوی است و جوبین یعنی دو کانال (جمع عربی پارسی جو یا کانال) و معنای کانال‌های آبیاری در مجاورت قلعه را می‌دهد (همان، 1873: 65; 2: Bellew, 1874) جوبین در میان ویرانه‌های وسیعی بنا شده بود که شهرت زیادی داشت (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۶۸) و قلعه‌ای مستحکم با دیوارهای محکم و واقعی بود که به‌وسیله یک گودال عمیق محافظت می‌شد (همان، 1874: 277). جوبین در فاصله دو مایلی در شمال شرق لاش در آن طرف رودخانه قرار داشت و توسط صمدخان برادر سردار احمدخان اداره می‌شد (همان، 1873: 65).

منطقه لاش و جوبین وسیع نبود و آبادی‌های پراکنده‌ای داشت که شامل دوازده روستا از جمله خیرآباد، قلعه‌گاه، درک، ثمور و جیرک بود. امین‌الدوله، لاش، جوبین، ثمور و درک را از قدیم‌الایام متعلق به قاینات معرفی کرده است.

در زمان عباس میرزا وقتی که رؤسا و خان‌های خراسان خودسر شدند، شاه پسندخان (رئیس لاش، جوبین، درک و ثمور) نیز جزو رؤسای خودسر بود. بعضی از آن‌ها تنبیه شدند و برخی اسیر و به تهران و آذربایجان فرستاده شدند. با مرگ عباس میرزا، فرصت تنبیه شاه‌پسندخان پیش نیامد و در خودسری باقی ماند. او حتی تابع حاکم قندهار یا هرات نیز نشد (اصفهانیان، ۱۳۵۸، ج ۲: ۲۸۳).

با سفر محمد شاه به خراسان در سال ۱۲۵۳ هـ.ق. که برای محاصره هرات بود، شاه پسندخان فهمید دیگر نمی‌تواند خودسر باقی بماند و عمر خاندان او نیز مثل خان‌های خراسانی تمام خواهد شد؛ پس از در ضراعت (فروتنی و خواری) آمد و برای شاه عریضه و پیشکش فرستاد. شاه پسندخان همراه برادر سردار علی خان سیستانی به اردوی شاه پیوستند و مورد لطف شاه قرار گرفتند؛ اما هنگامی که اردوی شاه به تهران بازگشت باز از خدمت به دربار قاجار خودداری کرد، البته گاهی هم مطیع بود؛ تا بالاخره در سال ۱۲۶۶ هـ.ق. مرد (همانجا).

عبدالرسول خان پسر شاه پسندخان در زمان حیات پدر با یارمحمدخان حاکم هرات و پسرش احمد به مخالفت برخاست؛ ولی با حمله یارمحمدخان مجبور شد به حاکم فراه به نام میرآخور احمدخان پناهنده شود و سرانجام در زمان حیات پدر در تبعید

درگذشت و از خود دو پسر به جا گذاشت. یکی سردار احمدخان که متصدی قلعه‌گاه بود و دیگری صمدخان که بعداً حاکم جوین شد. با مرگ شاه‌پسندخان نوه‌اش سردار احمدخان جانشین پدر بزرگ شد و مقر حکومتش را از قلعه‌گاه به لاش انتقال داد (Bellew, 1873: 66).

امین‌الدوله نیز ضمن بیان همین سلسله مراتب قدرت در خاندان اسحاق‌زایی درباره‌ی رابطه سردار احمدخان با قاینات نوشته است: «او عریضه‌ای برای حکومت قاجار فرستاد و فرمان و خلعت حکومت برایش ارسال شد و بیرق دولت ایران را برافراشت. قدری که قوام گرفت از حاکم قاین اطاعت نکرد» (اصفهانیان، ۱۳۵۸، ج ۲: ۲۸۳). توسعه طلبی سردار احمدخان اسحاق‌زایی باعث رویارویی وی با یارمحمدخان حاکم هرات شد. ریاضی هروی یکی از علل لشکرکشی یارمحمدخان علیه سردار احمدخان اسحاق‌زایی را بی‌اعتنایی او به حکام قهستان و سیستان و یاغی شدن او بیان کرده است. طبق گزارش ریاضی هروی او با برادران، عموزادگان و با دستیارانی طوایف بلوچ، نیرویی فراهم نمود و قصد تسخیر فراه و اسفزار<sup>۱</sup> را داشت و به رعایای صحرانشین قلمرو هرات نیز تعدی می‌نمود (ریاضی هروی، ۱۳۶۸: ۵۰) و همین امر به لشکرکشی یارمحمدخان منجر شد.

سردار احمدخان که به تنهایی قادر به حفظ و اداره‌ی این منطقه‌ی گسترده‌ی جنوب هرات تا قندهار نبود و خطرات احتمالی مقابله با نیروهای نزدیک‌تر به ایران را نیز پیش‌بینی می‌کرد، درصدد اتحاد با سرداران محمدزایی قندهار برآمد. او سردار کهندل خان، حکمران قندهار، را تحریک و برادرانش را به تصرف لاش و جوین ترغیب کرد. او سردار شیرعلی خان پسر سردار مهردل خان را در لاش و جوین گذاشت. محمدصدیق خان پسر سردار کهندل خان نیز چخانسور را تصرف کرد (کاتب هزاره، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۳). این وقایع از نگاهی دیگر یعنی جنگ قدرت بین هرات و قندهار نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. از آن‌جا که این حوادث در زمان امیرکبیر صدراعظم ایران اتفاق افتاد، لشکرکشی سردار کهندل خان نیز خارج از قلمرو و سلطه‌ی ایران نبود. دربار قاجار این خاندان را در قندهار به قدرت رساند و ایجاد امنیت در لاش و جوین و برانداختن راهزنان

۱. اهالی اسفزار اکثریت افغان بودند و از شعبات طوایف اچکزایی، بارکزایی، نورزایی، علی‌زایی، اسحاق‌زایی، پوپلزایی تشکیل می‌شد (خلیلی، ۱۳۸۲: ۹۶).

بلوچ را برعهده‌ی کهندل خان گذاشت. کهندل خان پس از انجام این کار در گزارشی به امیرکبیر اعلام کرد: "دیگر سر مویی ضرر و نقصان به اهل تجار نرسد و به رفاه و خاطر جمعی تمام از آن راه‌ها عبور نمایند". به قدردانی این خدمت سردار مهردل خان برادرزاده امیر قندهار از جانب دولت به حکومت لاش و جوین گمارده شد. به سلطان علی خان پسر امیر قندهار نیز از جانب شاه ایران در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. لقب مظفردوله داده شد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۳۱).

وزیر یارمحمدخان در هرات نیز نسبت به این تغییرات واکنش نشان داد. ریاضی هروی حرکت وزیر یارمحمدخان را با اجازه دولت ایران نقل کرده و دو بار تأکید کرده با حکم دولت ایران به این سفر رفت. او در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. با پنج فوج سپاه پیاده و چهار هزار سوار اویماق عزم تسخیر لاش و جوین کرد و در نزدیکی لاش و جوین با سرداران و همراهان سردار احمدخان مصاف کرد. حاکم لاش و جوین در مقابل توپ دوام نیاورد و شکست خورد و به قلعه لاش پناه جست. قلعه لاش بعد از یک ماه محاصره تصرف شد و سردار احمدخان گریخت. وزیر یارمحمدخان مژده‌ی این فتح را به دربار ایران فرستاد و در مقابل برایش خلعت و شمشیر با چند قبضه تفنگ ارسال شد (ریاضی هروی، ۱۳۶۸: ۵۱).

در هر دو گزارش خاطی و یاغی سردار احمدخان و بلوچ‌های سیستان هستند و رقابت حکام قندهار و هرات در حمایت از برخی عوامل حاکم بر سیستان را نیز نباید از یاد برد. دومین اقدام یارمحمدخان لشکرکشی به سیستان بود که اجازه‌ی آن نیز از دربار ناصرالدین‌شاه صادر شد؛ زیرا سردار محمدرضاخان و سایر سرداران بلوچ سیستانی دم از خودسری می‌زدند. یارمحمدخان بسیاری از قلاع و قراء سیستان را فتح کرد و تقریباً هزار نفر اسیر گرفت و با خود به هرات برد (همانجا).

مرگ یارمحمدخان فرصت دیگری برای بازگشت سردار احمدخان به قدرت فراهم کرد. خانیکف و بلو تصریح کرده‌اند، سردار احمدخان از مرگ یارمحمدخان استفاده کرد و به لاش برگشت (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۶۸ و Bellew, 1874: 277) و موقعیت خود را در لاش و جوین مستحکم نمود.

### رابطه‌ی میرعلم‌خان و سردار احمدخان اسحاق‌زایی

امیر اسدالله‌خان تا سال ۱۲۷۰ هـ.ق. بر قاینات حکومت کرد و با مرگ وی پسرش میرعلم‌خان به قدرت رسید. تا این زمان امرای خاندان علم اسماً بر قاینات در مفهوم کلی آن حکومت می‌کردند و حوزه‌ی وسیعی را شامل می‌شد که شمال سیستان را نیز دربر می‌گرفت؛ ولی هنوز عملاً حوزه اقتدارشان چندان گسترش نیافته بود. میرعلم‌خان که نزدیک به دو دهه همکار پدر بود، قدرت را در قاینات به‌دست گرفت. رابطه خاندان علم با امرای افغان در پی مناقشه بر سر هرات بیشتر شد و نقش میرعلم‌خان آن‌چنان مؤثر بود که بنا به نوشته سرپرسی سایکس اوضاع این خانواده با حوادث هرات بستگی تام داشت (سایکس، ۱۳۳۶: ۳۹۸). لشکرکشی حسام‌السلطنه به هرات از محور مشهد انجام گرفت و در محور جنوبی میرعلم‌خان باید مناطق تحت حکمرانی ایران را تصرف می‌کرد. رابطه میرعلم‌خان با سردار احمدخان اسحاق‌زایی از این زمان و با لشکرکشی حسام‌السلطنه به هرات آغاز شد.

میرعلم‌خان فرمانده قوایی بود که در مناقشه‌ی هرات در جبهه جنوبی و مرکزی فعالیت می‌کرد. وی به طور همزمان از قاین و بیرجند به سبزوار (اسفزار یا شنیدید)، لاش و جوین حمله کرد (مک‌گریگور، ۱۳۶۸: ۱۵۸) و با خاندان اسحاق‌زایی در تماس بود. ناصرالدین‌شاه در فرمان جمادی الاخر ۱۲۷۲ هـ.ق. دستورالعمل رابطه با سردار احمدخان را برای میرعلم‌خان تشریح کرد و نوشت: «درباره‌ی خیرالله‌خان و احمدخان که گردن بر بقیه اطاعت و خدمت دولت نهاده، مسلم است هرکس در مراحل خدمت و عبودیت دولت باشد مشمول مرحمت ملوکانه می‌شود و آن عالیجاه آن‌ها را به مراحم شاهنشاهی امیدوار نماید. درباره‌ی آن‌ها هم از هیچ‌گونه مرحمت و عنایت دریغ نخواهد شد. در باب فراه و لاش و جوین هم هر امر، قراری که آن عالیجاه از روی صداقت با آن‌ها بگذارد مقبول خواهد شد. جواب سایر مطالب از قراری است که جناب اعتمادالدوله در نوشته‌های خود نگاشته‌اند» (مرکز اسناد آستان قدس، ۶۸۷۵/۱).

۱. اسفزار شهری از توابع هرات در ۱۲۵ کیلومتری آن که سر راه هرات به زرنج قرار دارد و امروزه سبزوار یا شنیدید خوانده می‌شود و از زمان سلجوقیان مرکز ایالت شد و بیست قریه آبادی داشت (دهخدا، ذیل "اسفزار" و دایره المعارف مصاحب ذیل "اسفزار").

میرزا آقاخان نوری در شعبان ۱۲۷۲ هـ.ق. به میرعلم‌خان درباره علت تصرف لاش و جوین نوشته است: «اگر خدای نکرده نتوانستید فراه را تصرف کنید در این صورت تکلیف شما است که اهتمام کرده لاش و جوین و قلعه‌گاه را تصرف کنید و قشون دولتی آن‌جا بگذارید». علت این تصمیم این بود که شنیده بود سردار احمدخان اسحاق زایی در جنگ هرات از میرقلیچ شاهزاده محمد یوسف طرفداری می‌کرد و یکی از مهم‌ترین برنامه‌های ایرانی‌ها تصرف لاش و جوین بود؛ زیرا همین که این مناطق به تصرف قشون دولت درمی‌آمد و سردار احمدخان آن را می‌شنید اوضاع او خیلی پریشان می‌شد (طلایی، ۱۳۸۰: ۸۷). میرعلم‌خان درباره‌ی وابستگی لاش و جوین به مسأله‌ی هرات و اجازه تصرف آن از میرزا آقاخان نوری پرسیده بود. آقاخان نوری جواب داد در گذشته هر کس غالب بوده، لاش را تصرف می‌کرده است. مثلاً چندی شاه پسندخان آن‌جا را تصرف نمود و از حاکم هرات اطاعت نکرد و به حاکم قندهار اعتنا می‌کرد. پس از آن یارمحمدخان غالب شد و لاش و جوین را تصرف کرد. او تأکید کرد این فقره جای تشویش نیست و باید هر طور است لاش و جوین و قلعه‌گاه را تصرف کرده، این خدمت به طور شایسته انجام شود (همان: ۸۸).

در نامه‌ای دیگر به امین‌الدوله درباره تعلق آن منطقه به ایران آمده است: «لاش و جوین و قلعه‌گاه و محلات آن‌ها را که جزو قاین و از ولایت خراسان بود و در سنوات سابقه، افاغنه دست بر روی آن‌ها انداخته بودند و در این دولت هم چون خدمت می‌کردند، دولت متعرض نشد» (وحیدنیا، ۱۳۶۲: ۲۷۸).

میرعلم‌خان ورود خود به قلعه‌گاه، لاش و جوین را به اطلاع حسام‌السلطنه رساند و در آن‌جا سربازان فوج شقاقی و تفنگچی قایینی ساخلو گذاشت (طلایی، ۱۳۸۰: ۸۸).

حسام‌السلطنه نیز از زحمات وی و رحمت‌الله‌خان سرهنگ فوج شقاقی تقدیر کرد. درباره‌ی سردار احمدخان به اردویش، نوشت: «تعهد خدمتگزاری و فرستادن عم خود و واگذاری لاش را کرده و بدیهی است آن‌چه متعلق به سردار احمدخان است همه به دولت ایران تعلق دارد. خدمت او همان خدمتی است که اولیای دولت ایران از او خواسته است. حسام‌السلطنه از میرعلم‌خان خواست تا شمس‌الدین‌خان پسر سردار احمدخان



را نزد وی بفرستد تا سردار احمدخان را با توپ و جمعیت روانه کند که کار سبزواری هم به پایان برسد» (طلایی، ۱۳۸۰: ۴۸). در پایان این نامه بر تدارک لوازم قلعه‌داری و فراهم کردن آذوقه ساخلو قلعه لاش تأکید شده که آذوقه یک ساله تدارک ببیند و اگر ممکن نشد آذوقه شش ماهه آن‌جا بگذارد (همان: ۴۹). نامه‌ی دیگر حسام‌السلطنه در ماه شعبان ۱۲۷۲ هـ.ق. نشان می‌دهد، عباس بیک تفنگدار با محمدحسن‌خان، عموی سردار اسحاق‌خان، مأمور نزد میرعلم‌خان شدند. حسام‌السلطنه تأکید کرده تفنگچی خوب با آذوقه یک ساله در قلعه لاش بگذارید و آن‌را خوب حفظ کنید و به گونه‌ای رفتار کنید که اهالی آن‌جا از حسن سلوک و نظم تو خشنود باشند. حسام‌السلطنه درباره‌ی نیروهای کمکی نیز نوشته است، باید پیاده‌های طبس و خوسف رسیده باشند. بنا به احتیاط حکمی دیگر به محمد رضا نخعی بنویس که با افرادی نزدت بیاید اگر نیامده، حکمی بفرست و او را بخواه (همان: ۵۰).

حسام‌السلطنه در جواب نامه‌ی میرعلم‌خان که از رحمت‌الله‌خان اظهار رضایت کرده بود، تأکید نمود، باید در آن ولایت به گونه‌ای رفتار کرد که باعث نفرت و اذیت مردم نشود و درباره‌ی خرابی قلعه لاش نیز باید دستور بازسازی آنرا داد. او به تبلیغات هم اشاره کرده که هفت، هشت طغرا از تهران آورده بودند تا در میان مردم آن ولایت منتشر شود (همان: ۵۲). حسام‌السلطنه در نامه‌ی دیگری در ماه شعبان ۱۲۷۲ هـ.ق. به عقب‌نشینی موقتی و مصلحتی از هرات اشاره کرده و نوشته شاید از سوی اوباش شایعه پراکنی شود، این نامه را نوشته و تأکید کرده تا کار هرات را به پایان نرساند به مشهد باز نخواهد گشت (همان: ۵۱).

میرعلم‌خان بعد از لاش، جوین را محاصره کرد و حسام‌السلطنه دو فوج و توپخانه و قورخانه برایش فرستاد. او حکمی نیز برای سردار علی‌خان سیستانی ارسال نمود که با نیروهای خود نزد میرعلم‌خان برود؛ زیرا این شرایط سخت، وقت خدمتگزاری بود (همان: ۵۵). حسام‌السلطنه درباره محاصره‌ی جوین نیز نوشت: «حالا که جوین را محاصره کرده‌ای ان شاءالله خواهی گرفت و اگر خدای نکرده نتوانستی بگیر، بی‌جهت خود را معطل نکن و هرگونه که صلاح وقت و پیشرفت کار را می‌دانی انجام بده و در

پهلوی قلعه لاش اردو بزن و همان جا بمان و مردم را به خود جلب کن» (همانجا). در اطراف هرات مذاکره و همکاری سردار احمدخان با حسام‌السلطنه به خوبی پیش می‌رفت. سردار احمدخان خیلی مطمئن شده بود و عیال خود را به قریه جبرئیل در یک فرسخی اردو آورده بود (همان: ۶۰). حسام‌السلطنه با سردار احمدخان عهد و شرط گذاشته بود تا لازمه التفات را نسبت به او رعایت کند. او هم تعهد خدمت کرده بود و قرار شد پسرش به خدمت بیاید (همان: ۵۸)؛ اما اقدام نسجینده میرعلم‌خان شرایط را به کلی تغییر داد. قاصدی که از شارخت رسید، خبر آورد که میرعلم‌خان پسر سردار احمدخان را گرفته است. سردار احمدان به قصد دیدن اهل و عیال خود به قلعه جبرئیل رفت؛ ولی از آن جا با متعلقانش فرار کرد. این اقدام، واکنش حسام‌السلطنه را نسبت به اقدام غیرمترقبه‌ی میرعلم‌خان برانگیخت و در نامه‌اش از فرار سردار احمدخان خبر داد و برای میرعلم‌خان اظهار نگرانی کرد و نوشت: نمی‌دانم چه باعث شد که بدون جهت از این جا فرار کرد (همان: ۶۰). حسام‌السلطنه فرار سردار احمدخان را متوجه اشتباه میرعلم‌خان کرد و نوشت: «خوب نشد که سردار احمدان را این طور به وحشت انداختید و ما را به خلاف عهد نسبت دادید. باری بصیرت شما در کار آنجا از ما زیادتر است. هر طور که مایه‌ی پیشرفت کارتان است آن طور کنید» (همان: ۵۶).

حسام‌السلطنه در نامه‌ی رمضان ۱۲۷۲ هـ.ق. به میرعلم‌خان نوشت: «نسبت به متعلقات سردار احمدان درست رفتار نکردی و آن‌ها متوحش شدند و معلوم نشد سبب چه بوده است». او در ادامه آورده اگر چنین خیالی داشتی باید ما را زودتر مطلع می‌کردی که ما هم در این جا سردار احمدخان را محبوس می‌کردیم. حالا که سردار احمدخان فرار کرده مراقب باشید که در آن جا فساد نکند و کار قلعه‌گاه، لاش و جوین با انسجام بگذرد. در حاشیه این سند تاکید شده «حالا که این کار را کرده‌ای احتیاط را از دست نده و در کار خود مردانه باش و نگذار سردار گریزپا رخنه‌ای در آنجا بیندازد» (همان: ۵۸). حسام‌السلطنه در نامه‌ی دیگری در ماه رمضان ۱۲۷۲ هـ.ق. نوشته «دو نفر برای اطلاع شما روانه کردیم که یک نفر در راه گرفتار شده و یک نفر دیگر هم نتوانسته و به اردو مراجعت کرده است». حسام‌السلطنه تکلیف میرعلم‌خان را نیز مشخص کرد که به هر

قسم لازم می‌داند سردار احمدخان را مطمئن کند تا از جانب حکومت مطمئن باشد. طبق همان قرار پسر خود را روانه اردو کند و از جانب حکومت خراسان هم مورد التفات قرار گیرد. اگر سردار احمدخان مطمئن نمی‌شد، میرعلم‌خان مجاز بود به هرگونه که پیشرفت کار را بداند و مصلحت باشد، رفتار کند (همان: ۶۰).

حسام السلطنه در نامه‌ای به سردار احمدخان علل فرار وی را پرسیده «که اگر به خاطر سوء رفتار میرعلم‌خان به متعلقات وی بوده رفع این عمل با حکم ما به خوبی به عمل می‌آمد در حالی که شما بدون حکم ما اقدام به این کار خلاف کردید. حکم شد که متعرض متعلقات شما نشوند. از شما می‌خواهیم که به اقتضای معقولیت و کاردانی پسر خود را با سوار بفرستید و مراتب التفات ما را درباره‌ی خود ببینید که چه قدر است. باید در نظم کار خود و انجام خدمات دولتی سعی جمیل به ظهور رسانی و خاطر ما را مسرور سازی». حسام‌السلطنه در پایان نامه بار دیگر یادآور شده قرار ما با شما همان عهد و شرطی است که قرار دادیم و متعهد شده‌ایم و ابداً خللی در آن راه نیافته است. اگر از میرعلم‌خان حرکت خلافی صادر شده و این حرکت را دلیل بر نقض عهد ما دانسته خدا شاهد است، ما اطلاعی نداشتیم و این امر باعث تغییر ما بر میرعلم‌خان گردید و حکم برای او نوشته و مؤاخذه خواهیم کرد (همان: ۶۲).

مذاکرات ادامه یافت و سردار علیخان سیستانی واسطه‌ی مصالحه‌ی سردار احمدخان اسحاق‌زایی بود که با وی ملاقات کرد و قرار شد پسرش را گروگان دهد و به دولت ایران خدمت کند. چون خبر گروگان سپردن به سردار احمدخان رسید از اطاعت سرباز زد. حسام‌السلطنه نیز به رحمت‌الله‌خان دستور داد که از وی گروگان بگیرد؛ والا او را دفع کند. رحمت‌الله این پیام را به سردار احمدخان داد ولی او نپذیرفت و از قلعه‌گاه به قلعه خود رفت. سردار علی‌خان قصد قلعه خود کرد و توانست با سردار احمدخان توافق کند که پسر و داماد خود را به رسم گروگان نزد رحمت‌الله‌خان بفرستد تا به اردوگاه حسام السلطنه روانه شوند (سپهر، ۱۳۷۷: ج ۳، ۱۳۱۵؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۸۲). رضاقلی‌خان هدایت علت این اقدام سردار احمدخان را چنین نوشته که بعد از فتح تجک دانست آهنگ قلعه خود خواهند کرد؛ پس به ناچار پسر و دامادش سلطان محمد را به گروگان

نزد رحمت‌الله‌خان فرستاد (هدایت، ۱۳۸۱، ج ۱۰: ۶۷۹). سردار علی‌خان می‌خواست قلعه‌های منطقه را به سردار احمدخان پس دهد و سپس پسر و برادر وی را روانه کند؛ ولی حسام‌السلطنه تأکید کرد این کار قبل از آمدن گروگان‌ها شایسته و سزاوار نیست. در نامه به میرعلم‌خان نیز تأکید شده باید قلعه‌ها در دست تو باشد و کسی را مداخله ندهی و هر طور صلاح می‌دانی به سردار احمدان و کسان او اطمینان بدهی و او را امیدوار کنی که بعد از رسیدن پسر، برادر و ریش‌سفیدان، قلعه‌های آنان به خودشان واگذار و بخشیده می‌شود. در حاشیه نامه تأکید شده چون خلاف عهد دیده شده، می‌نویسم تا وارد نشود، حکمی نخواهیم داد. باید قلعه‌ها در دست تو باشد (طلایی، ۱۳۸۰: ۶۱). حسام‌السلطنه در نامه‌ی شوال ۱۲۷۲ هـ.ق. بار دیگر تأکید کرده پسر و برادر سردار احمدخان به قاین بروند و بعدها به حضور وی برسد و قلعه‌هایشان به خودشان واگذار شود و تا آن زمان قلعه‌های لاش، ثمور، جیرک و فورک در تصرف میرعلم‌خان باشد (همان: ۶۴).

حسام‌السلطنه در شوال ۱۲۷۲ هـ.ق. طی حکمی دیگر قلعه‌های لاش، ثمور، جیرک را به میرعلم‌خان نایب‌الحکومه قاینات واگذار کرد (همانجا). میرزا آقاخان نوری پس از نامه میرعلم‌خان درباره تصرف لاش و قلعه‌گاه وی را به فتح جوین تشویق کرد و نوشت: تا به حال باید جوین را هم تصرف کرده باشید و درباره‌ی پشتیبانی از آن نیز نوشت: «میرزا محمد رضا را محصل کرده با چاپاری فرستاده که پانصد نفر جمعیت به طبس و دویست نفر نوکر خوسف به زودی با شتران بارکش طبس برسند و سیورسات را از قاینات با شتران طبسی حمل نمایند. او درباره مناطق تصرف شده نیز نوشته باید ساخلو درست در آنجا که تصرف کرده بگذارید و همراه خود جمعیت و استعداد داشته باشید» (همان: ۸۵).

سپاهیان ایرانی توانستند اطراف لاش و جوین را تصرف کنند و طبق نامه‌ای که در ۲۷ ذی‌قعدة ۱۲۷۲ هـ.ق. به امین‌الدوله نوشته شده میرعلم‌خان و علی‌خان سیستانی در اطراف جوین و لاش بودند و تمام قلاع آنجا را فتح نمودند و از نیروهای خود ساخلو گذاشتند و فقط قلعه جوین باقی مانده بود. سردار احمدخان نیز قصد داشت پسرش را به‌عنوان گروگان به اردوی حسام‌السلطنه روانه نماید و خودش مشغول خدمت به ایران

باشد (اصفهانیان، ۱۳۴۶، ج ۱: ۵۴).

بالاخره هرات در اوائل ربیع الثانی ۱۲۷۳ق. فتح شد و میرعلم‌خان و میرحسین‌خان شهاب‌الملک پیغام رسانان مژده فتح به تهران بودند (ریاضی هروی، ۱۳۶۸: ۶۲). در این زمان بین میرعلم‌خان و سردار احمدان در راستای تحکیم روابط، معاهده‌ای به امضا رسید که مهم‌ترین سند در این زمینه و به خط میرعلم‌خان نوشته شده است. در ابتدای این معاهده آمده «من که علم ابن مرحوم امیر اسدالله‌خان خزیمه هستم، عهد می‌نمایم با عالیجاه برادر گرام سردار احمدخان ابن مرحوم عبدالرسول‌خان اسحاق‌زایی». میرعلم‌خان تاکید کرده از امروز سردار از عهده‌ی خدمت دولت ایران در باب فراه برآید و وی را برادر خود بداند و فرزندش را فرزند خود و دشمن او را دشمن خود و دوست او را دوست خود بداند و با دوستی او دوستی و با دشمن او دشمنی کند و سعی نماید موجب او از دولت زیادتر شود و در خیر و شر با هم شریک باشند و در پایان نوشته: «من که علم این به خط خود نوشتم اگر سردار هم ظاهراً یا باطناً خلاف کردند و با دشمن ساختگی کردند و حرفی را از من پوشید و کلماتی که نوشته شده آن‌ها خلاف کردند یا از عهده‌ی خدمت دولت برنیامدند، عهد و قسم از گردن من برداشته و بر گردن سردار باشد و به من ضرر نزنند» (مرکز اسناد آستان قدس، ۴۳۱۵).

در پی این قرارداد روابط خانوادگی بین دو طرف برقرار شد. دختر سردار احمدخان به نام بانو نواب به حباله نکاح پسر میرعلم به نام امیر محمد اسماعیل‌خان<sup>۱</sup> درآمد (آیتی، ۱۳۷۱: ۱۱۵). پیروز مجتهد زاده که خبر این ازدواج را از مقاله‌ای در مجله‌ی پیام/مروز نقل کرده سردار سلطان احمد حاکم هرات را پدر همسر امیر شوکت‌الملک اول و سپس شوکت‌الملک دوم<sup>۲</sup> بیان کرده است (زاهدی اصل، ۱۳۷۵: ۹۵) و سردار احمدخان اسحاق‌زایی را با سردار سلطان احمدخان<sup>۳</sup> که ناصرالدین شاه او را از تهران

۱. امیراسماعیل‌خان شوکت‌الملک فرزند میرعلم‌خان حشمت‌الملک و نوابه خفی دختر میرزا محمدخان نهی که بعد از فوت پدر حکومت قاین را به دست گرفت. منصب و مرتبه او امیر تومانی بود و شوکت‌الملک لقب جدیدی که بعد از پدر به وی داده شد (آیتی، ۱۳۷۱: ۱۱۵-۱۱۷).

۲. امیر محمد ابراهیم‌خان پسر کوچک میرعلم‌خان بود. وی در سال ۱۳۲۲هـ.ق. با لقب شوکت‌الملک حاکم قاین شد. در سال ۱۳۲۳هـ.ش. درگذشت. همان.

۳. سردار سلطان احمدخان پسر محمد عظیم‌خان در دهم جمادی الاولی ۱۲۷۳هـ.ق. به دربار ایران پناهنده شد و

به حکومت هرات منصوب کرد، اشتباه گرفته است. این اشتباه علاوه بر تشابه اسمی از آنجا ناشی شده که در سال ۱۲۹۳ هـ.ق. اولین بار حکومت هرات به اسحاق زایی‌ها رسید و میرآخور احمدخان اسحاق زایی از سوی امیر شیرعلی خان، حاکم هرات شد؛ اما به «واسطه سفاهت و خشک مزاجی» از عهده‌ی حکمرانی برنیامد و تمام امور به سپهسالار واگذار شد و سردار محمد عمرخان به پیشکاری و معاونت و حسین علی خان به سپهسالار رسید (ریاضی هروی، ۱۳۶۸: ۱۰۸) تأیید دیگر بر این نکاح اشاره‌ی صریح منصف است که همسر شوکت الملک را دختر سردار احمدان و برادر آقاخان زابلی بیان کرده است (منصف، ۱۳۵۴: ۶۲).

#### لاش و جوین پس از صلح پاریس و جدایی هرات

پس از مصالحه ایران و انگلیس و خروج ایران از هرات در سال ۱۲۷۳ هـ.ق. سرنوشت قلعه‌های لاش و جوین نیز مطرح شد؛ ولی دولت ایران قصد نداشت لاش و جوین را واگذار کند. در نامه‌ای به میرعلم خان آمده است «مصالحه شده هرات را واگذارند، اما آن قلعه‌ها را وانمی‌گذارند. باید درست متوجه باشید جزو قاینات قرار دارد. موجب و نوکر زین‌العابدین خان می‌گذارند، اما نه حالا بعد از تخلیه‌ی هرات اگر توانستید نگاه دارید» (محبوب فریمانی، ۱۳۸۲: ۷۸). در قرارداد پاریس<sup>۱</sup> به لاش و جوین اشاره نشده؛ ولی انگلیسی‌ها و افغان‌ها تخلیه آن را درخواست می‌کردند و همین امر باعث مکاتبه بین مستر موری و امین‌الدوله شد.

چارلز موری در نامه‌ی مفصل خود آورده است، لاش و جوین همیشه داخل خاک هرات بوده و در جنگ گذشته قشون سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه توسط میرعلم خان سرتیپ آنجا را تسخیر کرده و اگرچه قشون دولت ایران از آنجا پس کشیدند، اما سرتیپ

مرد معقول، متین و با کفایتی معرفی شده است. علاوه بر برادر زادگی داماد امیر دوست محمدخان بود که بعد از سوی دربار قاجار به حکومت هرات رسید (اصفهانیان، ۱۳۴۶، ج ۱: ۲۲۹).

۱. عهدنامه پاریس مشتمل بر یک مقدمه و پانزده بند بود و در بند ششم ایران قبول کرد از هر نوع ادای سلطنت بر شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر کند و به هیچ وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ‌گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه و باج مطالبه نکند و پادشاه ایران متعهد شد من بعد از هرگونه مداخله در امور داخله افغانستان خودداری کند (بی‌نا، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۶۸).

میرعلم‌خان، علی‌خان قاینی را در آن‌جا حاکم نموده و او اکنون برخلاف عهدنامه به اسم دولت ایران بر آن دو بلوک حکومت می‌کند (اصفهانیان، ۱۳۵۸، ج ۲: ۲۷۸). امین‌الدوله در ۲۱ جمادی‌الاولی این ادعا را که لاش و جوین جزو افغانستان است رد کرد و جواب داد درک و سمور (ثمور) را هم ضمیمه کنید و جواب را این‌طور بشنوید که این قلعه‌ها اگرچه کوچک و هیچ قابل ارزش نیستند، ولی از قدیم‌الایام تا حالا متعلق به قاینات بوده‌اند. امین‌الدوله اطاعت شاه پسندخان و سردار احمدان در زمان عباس میرزا و محمد شاه را ذکر کرد و تأکید نمود در زمان لشکرکشی جدید حسام‌السلطنه، سردار احمدخان را از حکومت بی‌دخل کرده و قلعه‌های مزبور را به حاکم قاین سپرد (همان: ۲۸۳).

وزیرمختار انگلیس در نامه به امین‌الدوله بار دیگر تأکید کرده لاش و جوین جزو خاک افغانستان بوده و حکمران هرات برای استرداد این بلوک‌ها از تیلر صاحب دست بر نمی‌دارد. وی تأکید کرده ایران بدون در نظر گرفتن فرمان‌ها و فتوحات سلاطین آنجا را تخلیه و به حکومت هرات تحویل دهد (همان: ۲۸۹). امین‌الدوله بار دیگر در جواب وزیرمختار انگلیس اعلام نمود لاش و جوین همیشه متعلق به قاینات بوده و اظهار تأسف نمود که در استرداد آن به عهدنامه‌ای استناد می‌شود که فقط راجع به تخلیه هرات است. او یادآور شده حاکم هرات، حسین‌خان یوزباشی را واسطه‌ی اجاره‌ی لاش و جوین نزد من کرده بود و اولیای دولت ایران به ملاحظاتی چند دست نگاه داشتند حالا چگونه مدعی مالکیت آن‌جا شده‌اند (همان: ۲۹۳).

میرزاآقاخان نوری در حالی که امین‌الدوله مشغول مذاکره با انگلیسی‌ها بود در ۲۹ شعبان ۱۳۷۳ هـ.ق. بر حق حاکمیت ایران و تعلق آن به قاینات تأکید کرد و برای اطلاع وی نوشته «البته در نظر شما هست که لاش و جوین و قلعه‌گاه و زک‌علیا و سفلی همیشه از قدیم جزو قاینات محسوب می‌شوند و هیچ دخلی به هرات نداشته و ندارد». وی بر همین اساس اعتقاد داشت در مذاکره درباره هرات نباید به لاش و جوین اشاره شود و ضمن تأکید بر این مسأله به‌طور صریح نوشته جهت استحضار به آن برادر می‌نویسم مبدا در این مورد حرفی بزنند که جای حرف نیست، زیرا آنجاها دائماً جزو قاینات بوده و باز باید کماکان همان‌طور محسوب شوند (اصفهانیان، ۱۳۴۶، ج ۱: ۳۱۴). امین‌الدوله

در جواب مستر موری نیز پاسخ داد لاش و جوین هیچ وقت خاک افغانستان و هرات محسوب نشده و دائماً از متعلقات قاینات بوده، ولی گاهی حکام آنجا از حکم والی خراسان تمرد داشتند. وی اظهار تأسف کرد با اینکه هزار قسم همراهی و خیرخواهی در عالم مودت دولتین داشته، ولی لاش و جوین را جزو افغانستان محسوب می‌دارد و در استرداد آن متمسک به عهدنامه‌ای شده که فقط راجع به تخلیه هرات و افغانستان است، شده اند (اصفهانیان، ۱۳۵۸، ج ۳: ۲۹۳).

میرعلم‌خان پس از انتصاب به حکومت سیستان به اقدامات سردار احمدخان اسحاق‌زایی واکنش نشان داد. اولین هدف میرعلم‌خان رویارویی با سردار احمدخان حاکم لاش و جوین بود که وی و برخی دیگر از افراد کم‌اهمیت‌تر را دستگیر و روانه‌ی تهران کرد (همان: ۲۸۴). خانیکوف (۱۳۷۵: ۱۶۹) سرنوشت سردار احمدخان در این رقابت‌ها را شکست ثبت کرده که به اسارت ایرانی‌ها درآمد و او را به تهران فرستادند؛ ولی او در تهران توانست توجه شاه و صدراعظم را به خود جلب کند و پادشاه بار دیگر تولیت حکومت مستقل لاش و جوین و قلعه‌گاه را بنابر قرارداد منعقد شده میان ایران و انگلیس به او داد. سردار احمدخان اسحاق‌زایی سه چهار سال بیشتر در تهران نماند و قبل از حوادث سال ۱۲۸۶ هـ.ق. که در سیستان علیه میرعلم‌خان شورش شد، به لاش و جوین بازگشت.

امیر شیرعلی‌خان پادشاه افغانستان ضمن پیشروی به سوی سیستان توانست سردار احمدخان که قلعه لاش، درک، کوه‌گاه، قوچ و خیرآباد را در اختیار داشت و خود را تبعه ایران می‌دانست و از دولت ایران مقرری می‌گرفت، برای پیوستن به خود وسوسه کند. سردار احمدخان پس از آن در سال ۱۲۸۲ هـ.ق. با دختر امیر شیرعلی‌خان ازدواج کرد و قلمرو تحت حکمرانی‌اش را به تابعیت امیر افغان درآورد (مجتهد زاده، ۱۳۸۶: ۲۸۳). ایران در نهایت لاش و جوین را واگذار کرد و اگرچه دلیل آن به‌طور دقیق مشخص نیست، ولی میرزا آقاخان نوری در نامه‌ای به فرخ‌خان امین‌الدوله سفیر ایران که از پاریس باز می‌گشت، ضمن انتقاد از بهانه جویی انگلیس در مسأله سیستان نوشت: «لاش و جوین را که ملک ایران بود، دادیم» (اصفهانیان، ۱۳۵۸، ج ۲: ۳۱۵) و در نامه‌ی



دیگری نوشته از افغانستان چشم پوشیدیم، هرات گرفته شده را رد کردیم. لاش و جوین را وا گذاشتیم حالا تازه دست به داستان سیستان زده‌اند (همان، ج ۳: ۶). همچنین در نامه ۲۱ شعبان ۱۲۷۴ هـ.ق. به امین‌الدوله ضمن انتقاد از رفتارهای مستر موری نوشته ما از لاش و جوین و سکه و خطبه گذشتیم او سیستان را مطرح کرده است (همان، ج ۲: ۳۱۷). در این زمان نزاع بین میرعلم‌خان با افغان‌ها شدت گرفت که سردار احمدخان اسحاق‌زایی نیز نقش مهمی در آن داشت؛ زیرا با ابراهیم‌خان<sup>۱</sup> بلوچ، حاکم چخان‌سور، رابطه‌ی فامیلی داشت. یکی از علل این نزاع، حمله‌ی بلوچ‌های چخان‌سور به سهل‌آباد و سرقت پنجاه شتر و کشته و زخمی شدن دو نفر بود. میرعلم‌خان جهت تنبیه بلوچ‌ها ۳۰۰ سوار به سرداری میرجعفرخان و یارمحمدخان سیستانی فرستاد که همان طایفه بلوچ را غارت کردند و ۱۲۴ نفر از آنان را کشتند و گوسفندان آنها را با خود آوردند. مقارن این احوال سردار احمدخان حاکم لاش و جوین نزد امیرافضل‌خان<sup>۲</sup> حاکم فراه رفت و او را اغوا نمود که فرستادگان میرعلم‌خان بلوک قندهار را چاپیدند. پسر امیر افضل‌خان به همراهی سردار احمدخان با سواره و پیاده تا نزدیکی قلعه جوین آمدند و هنگام عبور سواران میرعلم‌خان، بر آنان شلیک کردند و ۳۷ نفر از اهالی قاین و سیستان را با ۲ نفر سردار میرجعفرخان و یارمحمدخان سیستانی کشتند و اسباب منهوبه را پس گرفتند. امیرافضل‌خان به حاکم هرات پیغام داد که افراد میرعلم‌خان افغانستان را چاپیدند و وی نیز سواران غوریان را به زیرکوه قاین فرستاد که ۳۰ هزار گوسفند را غارت و چند نفر را کشتند و دو محله ایل بهلولی را اسیر کردند (خدابنده لو، ۱۳۴۳: ۱۳۵-۱۳۶). این مسأله به کابل و تهران انعکاس داده شد و سفارت سیدابوالحسن قندهاری از عمال آستانه رضوی به کابل برای همین منظور انجام شد تا به این مسأله رسیدگی و آن را خاتمه دهد. وی در سفرنامه‌اش نوشته در مجلسی در حضور امیرشیرعلی خان،

۱. ابراهیم‌خان بلوچ پدر زن سردار احمدخان اسحاق‌زایی بود و چون از میرعلم‌خان حشمت‌المک ترس داشت مال و اسباب خود را به لاش و جوین منتقل کرد و سپس خود را به سردار امیر افضل‌خان حاکم فراه تسلیم کرد (قندهاری، ۱۳۶۸: ۶۵).

۲. سردار سلطان احمدخان، سیف‌الدین‌خان مشهور به وکیل برادر محمد شریف‌خان را از حکومت فراه عزل و میر افضل‌خان بن پردل‌خان را که از امیر دوست محمد رنجیده خاطر شده و به هرات آمده بود به حکومت فراه منصوب کرد (رشتیا، ۱۳۴۶: ۱۵۳).

کاغذی از حاکم قندهار و سردار امیرافضل خان حاکم فراه و جمعی از سرکردگان ایل و طوایف افغان رسیده بود که بلوچ‌های افغان به تحریک حشمت‌الملک بدون جهت به گرمسیرات قندهار و نواحی فراه و ریگستان حمله کرده و چند رمه گوسفند و گله شتر را برده‌اند (قندهاری، ۱۳۶۸: ۵۷). ولی سید ابوالحسن در جواب این ادعا گفت افغان‌های فراه و بلوچ‌های ابراهیم‌خانی به دستگیری سردار احمدخان اسحاق‌زایی تاخت و تازی در خاک سیستان و قاینات کرده و طوایف بلوچ سیستان هم بعید نیست به تلافی تاختی کرده باشند (همان: ۵۸). حشمت‌الملک زمانی که وارد سیستان شد کمال بهادر جمشیدی را با نامه‌ای و یک میل تفنگ به رسم تعارف جهت سردار امیرافضل خان فرستاد و تاخت و تاز بلوچ‌های سیستان به گرمسیرات را پیگیری کرد. او نوشت عمرخان بلوچ از گرمسیرات، صالحان قاین را تاخته بود و سردار احمدخان حاکم لاش و جوین نیز چند مرتبه بلوچ‌های ابراهیم‌خانی را راه داده تا سرحدات قاین را غارت کنند و چند گله و رمه ببرند (همان: ۶۴). سفر خدابنده‌لو از تهران به سیستان و قاینات نیز برای رسیدگی به همین منظور انجام گرفت و وی در حالی وارد قاینات شد که مسأله در حال خاتمه بود (خدابنده لو، ۱۳۴۳: ۱۳۵-۱۳۶).

یکی از نتایج کشمکش میرعلم‌خان و سردار احمدخان برای لاش و جوین مهاجرت برخی از ساکنین روستاهای این مناطق نظیر ثمور و درک به قاینات و سیستان (کرمانی، ۱۳۷۴: ۷۰) بود. مهاجرت ثموری‌ها به قاینات در زمان زین العابدین خان رخ داد که در هنگام عدم واگذاری لاش و جوین به نام وی اشاره شده است. او پس از ورود به قاین نیز رئیس ثموری‌ها بود که در دستگرد مستقر شدند و جایگاه مهمی در ساختار قدرت نظامی قاینات ایفاء کردند.

سیاحان انگلیسی این مهاجرت‌ها را با نگاه جانبدارانه از سردار احمدخان اسحاق‌زایی بیان کرده‌اند. بلو که در سال ۱۸۷۲م. از لاش و جوین عبور کرد، نوشت پیشتر این ناحیه دوازده روستای مشهور داشت، اما از زمانی که ایرانی‌ها سیستان را تصرف کردند و دست به خصومت زدند و در طول شش و هفت سال قلمرو لاش و جوین را مورد تاخت و تاز قرار دادند، زیان زیادی وارد کردند و روستاها تقریباً کم جمعیت شدند و

۷ روستا را ترک کردند و تعداد چهار هزار خانوار مجبور شدند به‌عنوان اتباع ایرانی به سیستان مهاجرت کنند (Bellew, 1874: 277). بلو در گزارش دیگری آورده میرعلم خان بیشتر دهقانان از نژاد ایرانی را در قلمرو تازه به‌دست آورده در سیستان اسکان داد و زمین‌هایی که مهاجرت کرده بود، مورد تاخت و تاز قرار داد. او تأکید کرده از زمانی که ایرانی‌ها بر سیستان مسلط شدند ناحیه لاش و جوین کاملاً ویران شد و ۵ روستا کاملاً تخلیه شدند و با اطمینان نوشته چهار هزار خانوار از آن‌جا توسط میرعلم‌خان به سیستان جابجا شدند (همان، 1873: 65).

این تغییرات از لحاظ ارضی به نفع سردار احمدان اسحاق‌زایی شده بود. در سال ۱۲۸۸ هـ.ق. قلعه‌های لاش، ثمور، درک، دنبلی، کوه‌گاه، قوچ، خیرآباد و غیره که تمام جزء خاک سیستان و متعلق به فارس زبان‌ها بود، همه در تصرف سردار احمدان بود و در زمان حکمیت گلدسمید مالکان و کدخدایان آن مناطق در سیستان، ایرانی بودند و قباله‌ها و سندهای املاک خود را نزد ذوالفقار کرمانی نماینده حکومت مرکزی آوردند (کرمانی، ۱۳۷۴: ۹۴) تا بتوانند املاکشان را پس گیرند.

این تحولات مرزی باعث تثبیت موقعیت سردار احمدخان اسحاق‌زایی حاکم لاش و جوین در جناح افغان‌ها شد. رابطه‌ی او با افغان‌ها در این زمان از طریق دیگری تثبیت شده بود. بزرگ‌ترین پسر او به نام شمس‌الدین خان در کابل به سر می‌برد (1873, 65 Goldsmid, و سردار احمدان در جریان حکمیت گلدسمید در سال ۱۸۷۳ م. در بین هیأت افغان‌ها بود و میر موسی کارگزار او را از خان‌های قابل تعریف همراه افغان‌ها بیان کرده است (میرزا موسی کارگزار، ۱۳۸۳: ۷۴).

گلدسمید (Goldsmid, 1873: 75) پس از بررسی وضعیت سیستان از بنجار به لاش و جوین رفت و با سردار احمدخان اسحاق‌زایی ملاقات نمود که با ادب و تواضع از آنان استقبال کرد. گلدسمید او را مردی آرام، با رفتاری منفی اما باهوش و قوه‌ی تشخیص خوب معرفی کرد. گروه حکمیت بریتانیا نیز درباره موقعیت سردار احمدخان در مقابل حشمت‌الملک و موفقیت‌های امیر قائن برای ایرانی ساختن کرانه‌ی باختری هیرمند نوشته خان‌های بلوچ اطراف به جز خان‌های چخانسور و لاش و جوین همگی در دست

وی قرار گرفته‌اند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۳). در این توازن قدرت امرای افغان نقش مهمی ایفا می‌کردند. طبق گزارش هیأت بریتانیا در سال ۱۸۷۳م. اگر سردار احمدخان به‌وسیله امیر کابل حمایت نمی‌شد، به‌وسیله حاکم ایرانی از پا درمی‌آمد (Bellew, 1873: 65). در زمان مأموریت گلدسمید یکی از مسائل مهم مفقودالاثر شدن محمدخان یکی از بستگان سردار احمدخان بود و معلوم نشد که اهالی سیستان او را پنهان کردند، کشتند یا متواری شد. میرعلم‌خان نیز گم شدن او را به کلی انکار کرد و علی‌رغم تأکید بر سرحداران ایران در سیستان، تفحص و جستجو درباره او نیز بی‌نتیجه ماند (میرزا موسی کارگزار، ۱۳۸۳: ۷۸). سابقه‌ی تعلق لاش و جوین به قائنات و تلاش برای حفظ آن باعث شد در این زمان شایعاتی درباره ارسال حکم شاه به میرعلم‌خان مبنی فتح لاش و جوین منتشر گردد. سفیر انگلیس در تهران که از کاربرد نظامی در سیستان واهمه داشت صحت این مسأله را از وزیرخارجه ایران پرسید؛ ولی وی در جواب در ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸هـ.ق. منکر این مسأله شد و نوشت: «شاه جواب داده حکمی که امیر قاین برود لاش و جوین را به زور اسلحه بگیرد صادر نشده است» (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۳۳۵).

حکمت گلدسمید مرزهای سیستان را مشخص کرد و قلمرو سردار احمدخان اسحاق‌زایی در قسمت افغانی قرار گرفت. با وجود این هنوز ارتباط سردار احمدخان اسحاق‌زایی با میرعلم‌خان از طریق مکاتبات حفظ شده بود و شاید ایرانی‌ها مایل به پس‌گرفتن آن منطقه بودند. در هشتم جمادی‌الاولی ۱۲۹۴هـ.ق. میرزا شهاب‌نامه‌ای که سردار احمدخان درباره اخبار افغانستان و جنگ امیر شیرعلی‌خان با انگلیسی‌ها برای میرعلم‌خان نوشته بود، برای اعتصام‌الملک آورد. این نامه نشان می‌داد هنوز تمایلات درونی نسبت به میرعلم‌خان وجود داشته است و می‌خواست این وضع به تهران نیز انعکاس داده شود. میرزا شهاب به اعتصام‌الملک گفت: خواهش امیر (علم‌خان) این است که وی نیز در این باب چیزی به دولت عرض کند تا این سرحد را بی‌احتیاط نگذارد؛ زیرا هم افغان و هم انگلیسی‌ها با وی دشمن بودند و بعد از جنگ انگلیس و افغان هر یک غلبه پیدا می‌کرد، بعد از فراغت از آن کار، صدمه‌ای به وی و این سرحد وارد می‌کرد. اعتصام‌الملک نیز ضمن

تأیید مسأله گفت: «البته عرض می‌کنم» (اعتصام الملک، ۱۳۵۱: ۲۰۲). در ذیقعه همان سال نیز سردار محمد حیدرخان پسر سردار احمدخان رقعهای برای میرعلم‌خان آورد (همان: ۲۷۷). سردار احمدخان اسحاق‌زایی علاوه بر محمدحیدرخان پسر دیگری به نام شمس‌الدین‌خان داشت که در زمان مسافرت خانیکف دوازده ساله بود و همراه عموی خود، عطا محمودخان، به استقبال وی رفتند و از وی دعوت کردند در خانه او فرود آید (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۶۶). رابطه‌ی سردار محمدحیدرخان سپس با پدرش برهم خورد و به قاینات پناهنده شد که در سال ۱۲۹۴ هـ.ق. یکی از مهم‌ترین پناهندگان سیاسی قاینات بود. اعتصام‌الملک در روز ۱۸ شوال ۱۲۹۴ هـ.ق. درباره‌ی او نوشت: در مجلس فاتحه‌ی مادر امیر، جوانی را دیدم که اغلب پهلوی من می‌نشست. پسر سردار احمدخان افغان، حاکم لاش و جوین، به نام سردار محمدحیدرخان بود. خیلی جوان، خوشگل، خوش‌اندام، خوش‌حال و بسیار شیرین‌کلام بود. از پدر خود قهر کرده، خدمت امیر آمده و مستدعی نوکری دولت ایران است. علی‌الحساب مهمان امیر است و به تهران نوشته‌اند تا چه جواب بیاید (اعتصام الملک، ۱۳۵۱: ۲۷۲). اقامت سردار محمد حیدرخان در قاینات حدود دو ماه طول کشید و اعتصام‌الملک وی را سردارکی خوب معرفی کرد که به دلیل بدی منزلش از میرعلم‌خان قهر کرد و بی‌خبر به سمت خواف رفت (همان: ۲۸۴).

سردار احمدخان اسحاق‌زایی تا سال ۱۲۹۶ هـ.ق. زنده بود و سیاست دوگانه‌اش از موانع پیوستن لاش و جوین به سیستان بود. بعد از مرگ او اختلافات داخلی افغانستان زمینه‌ی اجرای سیاست الحاق کامل لاش و جوین به ایران را فراهم کرد. محمد حیدرخان بعد از مرگ پدر به لاش و جوین بازگشت و برادر بزرگترش شمس‌الدین‌خان را کشت و بعد به سیستان نزد محمد جعفرخان آمد تا نظر اولیای ایران را جلب کند. در نامه ۱۵ ذیحجه ۱۲۹۶ هـ.ق. نوشته شده اگر تقویتی در کار محمد حیدرخان بشود می‌توان لاش و فراه را به سهولت به تصرف درآورد و سیستان جدا شده را اگر مانعی از خارج نداشته باشد، ضبط کرد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۳۶۲). حاکم قاینات نیز در نامه ذیحجه ۱۲۹۶ هـ.ق. ضمن تأیید این نظر به وزارت خارجه نوشت: «اگر درست اقدام شود و بر خود لازم بداند،

در این فرصت که افغانستان انقلاب دارد، لاش، جوین و سیستان جدا شده را می‌توان ضمیمه دولت ایران کرد» (همان: ۳۶۲).

رکن‌الدوله والی خراسان نیز در ۱۵ محرم ۱۲۹۷ هـ.ق. ضمن ارائه گزارشی از وضعیت افغانستان این طرح را تأیید کرد که نشان می‌دهد ایرانی‌ها مایل به اجرای آن بودند؛ ولی تأخیر در اجرای طرح باعث از دست رفتن فرصت شد. رکن‌الدوله اعلام کرد محمد حیدرخان پسر سردار احمدخان از کار افتاده و محمد حسن‌خان عمویش در لاش و جوین حکومت می‌کند و محمد حیدرخان نیز به سیستان آمده است (اسناد وزارت خارجه، اسناد مکمل، کارتن ۱۶ سند ۱۹۸). این پناهندگی به دلیل تغییر سیاست ایران در مورد پناهندگان افغان به نتیجه نرسید. گزارش دیگری در مورد محمد حیدرخان نشان می‌دهد وی سه سال بعد همراه با ۳۰۰ نفر در ۱۳ محرم ۱۳۰۰ هـ.ق. به سیستان فرار کرد؛ ولی تقاضای بازگرداندن وی شده بود (همان، کارتن ۵۲، سند ۲۵۲). رکن‌الدوله نیز در تلگرافی به حشمت‌الملک تأکید کرد اگر آنها به سیستان یا قاینات آمده باشند عودت بدهید (همان، کارتن ۱۶، سند ۱۴۰). از آن پس حکومت قاینات تلاشی برای بازگرداندن لاش و جوین نکرد.

### رابطه شوکت‌الملک اول و دوم با حکام لاش و جوین

میرعلم‌خان در سال ۱۳۰۹ ق. در حالی که از مشهد عازم بیرجند بود در حدود گناباد درگذشت و در دارالسعاده‌ی حرم مطهر حضرت رضا (ع) دفن شد (منصف، ۱۳۵۴: ۳۰). پس از وی پسرش امیر اسماعیل‌خان به حکومت قاینات رسید که داماد سردار احمدخان بود. اگرچه تحولات مرزی شرق قاینات خاتمه یافته بود، ولی وراثت میرعلم‌خان و سردار احمدخان عهد و پیمان پدر را تجدید کردند. در پایان عهدنامه تجدید شده نام محمد اسماعیل و حیدرعلی‌خان چنین آمده است «حرره العبد محمد اسماعیل آن چه مرقوم است حق است خلاف ندارد. مهر شده الراجی حیدرعلی‌خان» (مرکز اسناد آستان قدس، ۴۳۱۵). در زمان حکومت شوکت‌الملک اول روابط قاینات با خاندان اسحاق‌زایی کاهش یافت و پس از مرگ امیراسماعیل‌خان در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. برادرش ابراهیم‌خان شوکت

الملک دوم به حکومت قاینات رسید. وی با بیوه برادرش بانو نواب دختر سردار احمدخان ازدواج کرد (منصف، ۱۳۵۴: ۶۲) که برای تحکیم رابطه با اسحاق‌زایی‌ها مهم بود. در دوره‌ی شوکت‌الملک دوم تردهای پراکنده و سرقت‌های مرزی ادامه داشت که زمینه‌ی مکاتباتی برای تحکیم روابط پیش می‌آورد. سردار محمد عمرخان، حاکم لاش و جوین، در اواخر سال ۱۳۳۲ هـ.ق. طی نامه‌ای به شوکت‌الملک دوم نوشته یکی از اقوامش به نام دادمحمدخان اسحاق‌زایی به دلیل اختلاف با پدرش عازم مشهد شده؛ ولی در راه به اتهام سرقت‌های مرزی توسط مرزداران قاینات دستگیر و زندانی شده است. سردار محمد عمرخان برای رهایی دادمحمدخان اسحاق‌زایی از زندان و بازگرداندن وی دو نفر به نام عبدالله‌خان و فقیر محمدخان اسحاق‌زایی با نامه‌ای روانه بیرجند کرد (مرکز اسناد آستان قدس، ۱۳۰۲/۷۱۴۸۲). شوکت‌الملک دوم نیز در ۱۱ شهریور ذی‌حجه ۱۳۳۲ هـ.ق. جواب مودت‌آمیزی بدین شرح به حاکم لاش و جوین نوشت:

«عالیجاه معلی جایگاه دوست محترم مهان سردار محمد عمرخان پس از استفسار از مزاج شرافت امتزاج، آنکه نوشته آن عالیجاه معلی جایگاه راجع به داد محمد واصل گردید؛ اگرچه نامبرده تقصیر کار و با قطاعان طریق و سارقین گرفتار شده و خیلی بیش از این‌ها می‌بایستی محبوس باشد لکن به ملاحظه تقاضای آن عالیجاه معلی جایگاه و حسن جوار و یک جهتی به همین قدر که حبس بود اکتفا کرده او را مرخص نمودم که با فرستاده به موطن خود معاودت نماید» (همان: ۷۱۴۸۲/۳).

شوکت‌الملک دوم در ۲۸ رجب ۱۳۳۷ هـ.ق. نیز درباره‌ی پسر علی محمد شورستانی قائنی که سارقان افغان پنج نفر شترش را سرقت کرده و به لاش و جوین برده بودند، درخواست همکاری کرد و نامه‌ای به سردار محمد عمرخان نوشت (همان: ۷۰۹۸۸/۴).

## نتیجه

با تثبیت حکومت قاجار توجه به مرزهای شرقی بیشتر شد و مسأله هرات مهم‌ترین چالش قاجارها در شرق بود که به جدایی هرات و سپس تجزیه سیستان منجر شد. منطقه لاش و جوین در شمال سیستان از اوایل دوره قاجار به دست خاندان اسحاق زایی افتاد و در قاینات نیز خاندان علم تا دوره‌ی ناصرالدین شاه موقعیتش را تثبیت و قلمروش را به سیستان رساند. با شروع کشمکش بر سر هرات جنگ بر سر لاش، جوین و فراه در جبهه‌ی جنوبی‌تر آغاز شد و میرعلم‌خان تلاش کرد با تصرف لاش، جوین و فراه بر سقوط هرات تأثیر بگذارد. در زمان جنگ با این‌که سردار احمدخان اسحاق‌زایی آماده همکاری با سپاه ایران و گروگان سپردن شده بود ولی اقدامات میرعلم‌خان وی را متوحش و متواری کرد و برنامه‌های حسام‌السلطنه در کنترل بر وی و گروگان گرفتن از وی بر هم خورد.

با وجود تصرف مناطق لاش و جوین توسط میرعلم‌خان، ایران به دلیل فشار انگلیس، هرات را تخلیه و واگذار نمود؛ ولی تأکید شد لاش و جوین را واگذار نخواهند کرد و از قدیم جزو قاینات بوده است. مستر موری مکاتباتی با امین‌الدوله برای تخلیه‌ی لاش و جوین انجام داد که ایران سابقه‌ی تابعیت حکام اسحاق‌زایی از دربار قاجار را متذکر شد. با وجود این بین دو خاندان اسحاق‌زایی و میرعلم‌خان معاهده‌ی اتحاد و همکاری بسته شد و با ازدواج سیاسی تقویت گردید. میرعلم‌خان و دربار قاجار، لاش و جوین را به سردار احمدخان اسحاق‌زایی واگذار نمودند. چون سردار احمدخان به دنبال جدایی بود میرعلم‌خان او را گرفته، به تهران فرستاد؛ ولی سردار احمدخان توانست با جلب رضایت دربار بار دیگر حکومت لاش و جوین را پس گیرد.

پس از خاتمه مسأله‌ی هرات، امرای افغان و انگلیسی‌ها دست بر سیستان گذاشتند و کشمکش حکام ایرانی و سرداران محلی بر سر سیستان افزایش یافت. امیر شیرعلی خان پادشاه افغانستان از حکام محلی مخالف با ایران حمایت کرد و گرایش سردار احمدخان اسحاق‌زایی به سوی امرای افغان باعث جنگ‌های پراکنده با میرعلم‌خان شد و کدخدایان و دهقانان ایرانی لاش و جوین توسط میرعلم‌خان به روستاهای سیستان



ایرانی انتقال یافتند.

رابطه سردار احمدخان اسحاق‌زایی با امیر شیرعلی‌خان روزبه‌روز بیشتر شد و سردار احمدخان، شمس‌الدین‌خان پسر بزرگش را به‌عنوان گروگان به کابل فرستاد. سردار احمدخان مهم‌ترین سردار محلی بود که در مقابل قدرت میرعلم‌خان حاکم قاینات و سیستان، مقاومت می‌کرد و در زمان حکمیت گلدسمید مهم‌ترین و بانفوذترین حاکم محلی در میان اردوی افغان‌ها بود. با این‌که بخش‌های مهمی از قلمرو وی متعلق به کدخدایان طرفدار ایران بود، ولی قلمروش در قسمت سیستان افغان‌ها قرار گرفته بود. استواری قلعه لاش و جوین و مهارت سیاسی سردار احمدخان اسحاق‌زایی در رابطه با ایرانی‌ها و افغان‌ها باعث حفظ حکومت وی در دوره‌های پرتحول و سخت شد و سیاست دوگانه‌اش در رابطه با حکومت قاجار و امرای افغان نقش مهمی در جدایی قلمروش از ایران داشت و میرعلم‌خان نیز علی‌رغم اقتدار نظامی‌اش نتوانست لاش و جوین را برای ایران حفظ کند.

پس از تثبیت مرزهای سیستان رابطه‌ی میرعلم‌خان با سردار احمدخان ادامه یافت و شدت گرفتن جنگ افغان‌ها و انگلیسی‌ها در سال ۱۲۹۴ هـ.ق. امید پیوستن لاش و جوین به ایران را تقویت کرد. پناهندگی سردار محمد حیدر، دومین پسر سردار احمدخان، به حاکم قاینات و سپس بازگشت به قدرت در پی مرگ پدرش و کشتن برادرش شمس‌الدین‌خان، امید الحاق لاش و جوین به ایران را بیشتر کرد؛ ولی علی‌رغم انجام مکاتباتی این طرح عملی نشد و سردار محمد حیدرخان نیز قدرتش تثبیت نگردید. پس از مرگ سردار احمدخان اسحاق‌زایی و میرعلم‌خان در زمان فرزندان آن‌ها ارتباط سیاسی دو خاندان هم‌چنان ادامه یافت و مکاتباتی درباره‌ی حل مسائل جزئی انجام گرفت و ایران دیگر نتوانست لاش و جوین را از خاندان اسحاق‌زایی پس گیرد یا آن را تابع خود کند.

## منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲). *امیرکبیر و ایران*. تهران: خوارزمی.
- آیتی، محمد حسین (۱۳۷۱). *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- اسناد وزارت خارجه، اسناد مکمل، کارتن ۱۶ سند ۱۹۸ و کارتن ۱۶ سند ۱۴۰ و کارتن ۵۲، سند ۲۵۲.
- اعتصام الملک، میرزا خانلرخان (۱۳۵۱). *سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک*. تهران: منوچهر محمودی.
- اصفهانیان، کریم (۱۳۴۶). *مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله*. تهران: دانشگاه تهران. قسمت اول.
- ----- (۱۳۵۸). *مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله*. تهران: دانشگاه تهران. قسمت دوم و سوم.
- الفنسنتون، مونت استوارت (۱۳۷۶). *افغانان، جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)*. ترجمه محمد آصف فکرت. مشهد: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بهمنی قاجار، محمد علی (۱۳۸۵). *ایران و افغانستان از یگانگی تا تثبیت مرزهای سیستان*. تهران: تاریخ دیپلماسی و مرکز اسناد وزارت امور خارجه.
- بی‌نا، علی اکبر (۱۳۸۳). *تاریخ سیاسی ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- خانیکوف، نیکلای ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). *سفرنامه خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)*. ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- خدابنده لو، محمد ابراهیم (۱۳۴۳). "روزنامه سفر خراسان و سیستان". به کوشش ایرج افشار. *فرهنگ ایران زمین*. سال نهم، ش ۱۲ (بهار): ۱۲۲-۱۴۴.
- خلیلی، خلیل الله (۱۳۸۲). *آثار هرات*. تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
- خور موجی، محمد جعفر (۱۳۴۴). *تاریخ قاجار حقایق الاخبار ناصری*. به کوشش

- حسین خدیوچم. تهران: کتابفروشی زوار.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه فارسی، ذیل "استقرار".
  - رشتیا، قاسم (۱۳۴۶). افغانستان در قرن نوزدهم. کابل: مطبوعه دولتی.
  - ریاضی هروی، محمد یوسف (۱۳۶۸). عین الوقایع تاریخ افغانستان در سالهای ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق. به کوشش محمد آصف فکرت هروی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
  - زاهدی اصل، محمد (۱۳۷۵). "از چشم وزیر دربار". پیام/امروز. ش ۱۳ (خرداد و شهریور): ۹۱-۱۰۶.
  - سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی (۱۳۸۲). اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران. به کوشش الهه محبوب فریمانی. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.
  - سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶). سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: ابن سینا.
  - سپهر، محمد تقی (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ تاریخ قاجاریه. تهران: اساطیر.
  - طلایی، زهرا (۱۳۸۰). گزیده اسناد (نگاهی به تاریخ خراسان از روزگار صفویه تا قاجاریه. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس.
  - قندهاری، سید ابوالحسن (۱۳۶۸). گزارش سفارت کابل. سفرنامه سید ابوالحسن قندهاری در ۱۲۸۶ و اسناد مربوط به آن. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
  - کاتب هزاره، ملا فیض محمد (۱۳۷۳). سراج التواریخ. تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ.
  - کرمانی، ذوالفقار (۱۳۷۴). جغرافیای نیمروز. به کوشش عزیز الله عطاردی. تهران: عطاردی.
  - گریگوریان، واتان؛ عالمی کرمانی، علی (۱۳۸۸). ظهور افغانستان نوین. تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.

- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶). *بازیگران کوچک در بازی بزرگ: استقرار مرزهای شرقی ایران و پیدایش افغانستان*. ترجمه عباس احمدی. تهران: معین.
- مصاحب، غلامحسین. *دایرة المعارف فارسی*، ج ۱. ذیل "استقرار".
- مرکز اسناد آستان قدس: ۷۰۹۸۸/۴ - ۷۱۴۸۲/۳ - ۷۱۴۸۲/۱ و ۲ - ۷۱۴۸۲/۱ - ۴۳۱۵ - ۶۸۷۵/۱.
- مک گریگور، سی ام (۱۳۶۸). *شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان*. ترجمه اسدالله توکلی. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- منصف، محمد علی (۱۳۵۴). *امیر شوکت الملک علم (امیر قاین)*. تهران: امیرکبیر.
- میرزا موسی کارگزار (۱۳۸۳). *روزنامه سفر به سیستان*. به کوشش عباس اویسی و برات ده مرده. زاهدان: تفتان.
- وحیدنیا، سیف ا.. (۱۳۶۲). *قرارها و قرار دادهای دوران قاجار*. تهران: عطایی.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۸۱). *روضه الصفای ناصری*. تهران: اساطیر.
- Bellew, Henry Walter (1873). Record of the march of the mission to Seistan, Calcutta, printed at the foreign department press.
- ----- (1874). From the Indus to the Tigris, London, ludgate hill.
- Goldsmid . F.J (1873). "Journey from Bandar Abbas to Mashhad by Sistan , with some Account of the last-named province" journal of the royal geographical society of London, vol. 43 , Blackwell publishing on behalf of Royal Geographical Society (with the Institute of britith Geographers) , 65-83